

تحلیل جامعه‌شناسانه وقوع انقلاب اسلامی؛

با تأکید بر نظریه محرومیت نسبی تد رابرت گر و اندیشه‌های امام خمینی(ره)

سید جواد امام‌جمعه‌زاده*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۱/۲۳

علی ابراهیمی**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۳/۰۲

چکیده

بررسی تحولات و وقایع ایران قبل از انقلاب اسلامی، مبین این قضیه است که سیاست‌های توسعه‌زا و شبه‌مدرنیسم پهلوی به‌جای هدف قرار دادن رضایت اجتماعی و رفاه اقشار مختلف جامعه، درصدد ضربه زدن و ادغام اجباری سیاسی آن‌ها گام برمی‌داشت. این بررسی با تمسک بر چارچوب نظری محرومیت نسبی نمایان می‌سازد که جهت‌گیری‌های کلی سیاست‌های رژیم پهلوی از دهه ۱۳۳۰، در آنچه می‌توان از آن به‌عنوان مشکل «تله بنیان‌گذار» یاد کرد، باعث محرومیت نسبی مردم شده که زمینه را برای نارضایتی و خشم آن‌ها، به‌عنوان شرط لازم برای وقوع انقلاب فراهم می‌کرد. با توجه به عدم تناسب میان دولت و جامعه، دیدگاه تجددگرایانه اسلامی امام خمینی(ره) به‌مثابه شرط کافی، زمینه را برای وقوع انقلاب سیاسی در جهت سمت‌گیری استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی موردنظر مردم در یک ائتلاف چندطبقه‌ای به وجود آورد. بدین سان مقاله حاضر به روش کیفی و با رویکرد تو صیفی- تحلیلی، ابتدا به تشریح نارضایتی و ناکامی اقشار جامعه در قالب محرومیت نسبی می‌پردازد. سپس تلاش می‌کند تا به ارائه تحلیلی از منظر جامعه‌شناسی سیاسی در ارتباط با منشأ و علل این نارضایتی در دوره پهلوی دوم مبادرت ورزد. در نهایت نشان داده خواهد شد که دیدگاه متجددانه اسلامی امام خمینی(ره) به‌مثابه کنش‌یار و سیاستمداری پساحیاتی به ترسیم انقلاب سیاسی همت گماشته است.

واژگان کلیدی

رژیم پهلوی، محرومیت نسبی، تله بنیان‌گذار، امام خمینی(ره)، وقوع انقلاب اسلامی

مقدمه

نگاهی به تاریخ ایران قبل از انقلاب اسلامی، مبین این واقعیت است که نوع زمامداری حکومت محمدرضا شاه را سیاست‌های شبه‌مدرنیستی پهلوی سامان داده بود. سیاست‌هایی که مرحله جدیدی از نارضایتی اجتماعی - اقتصادی و رفاهی اقشار مختلف جامعه و ادغام اجباری سیاسی آن‌ها را به دنبال داشت. عواملی که مردم ایران را از هر طبقه‌ای، به ادراک و فهم این نابرابری‌ها، تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌ها سوق داده بود. افکاری که منطبق و شالوده آن را در عواملی چون فساد دربار و نفرت از سیاست‌های شبه‌مدرنیستی، نارضایتی نسبت به ناتوانی حکومت در اجرا و گسترش حقوق اساسی افراد و غیره تشکیل می‌داد. این موضوعات سبب گردید تا برپایی انقلاب اسلامی اقشار مختلف جامعه را در راستای تظلم‌خواهی، استیفای حقوق، حکومت قانون، ایجاد دموکراسی، آزادی بیان و گسترش حقوق شهروندی و در یک کلام تقاضاها و خواسته‌های ملت ایران تحلیل کرد. روندی که نیروهای ملی و مذهبی شامل کارگران، دهقانان و کشاورزان، روحانیون و طبقه متوسط جدید و تحصیل کرده نقش عمده‌ای داشتند. این نارضایتی‌ها و محرومیت‌ها باعث شدند تا دورانی از فشرده‌گی نیروهای اجتماعی که برآیندی از توسعه اقتصادی و سرکوب سیاسی نیروهای اجتماعی که زیر فشار دولت قوی قادر به ابراز وجود نداشتند، مشاهده گردد. مجموع این عوامل شرایط انقلاب را با انفجار و آزاد شدن نیروها از فشرده‌گی، به واسطه دیدگاه تجددگرایانه اسلامی که از سوی امام خمینی (ره) مطرح شده بود، فراهم کرد. عوامل فوق چالش‌های نظری را برمی‌انگیزد و بررسی دلایلی که برپایی انقلاب اسلامی را فراهم کرد، ضروری می‌نماید.

آنچه تاکنون به صورت تحقیقات و مطالعات مدون درباره این مهم صورت گرفته، از یک سو در چارچوب وقایع و حوادث اجتماعی در سطح کلان، به‌ویژه عدم توازن نهادی و تناقضات ساختاری درون نظام اجتماعی (آبراهامیان، ۱۳۷۷ و Keddie, 1982) و از سوی دیگر، تحلیل آن در چارچوب نظریه‌ها و رهیافت‌های کارگزار محور، به‌ویژه وضعیت نهادهای مدنی (دلوری، ۱۳۷۰، ص ۸۴؛ اشرف و بنوعزیزی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۸ و کمالی، ۱۳۸۱، ص ۲۰۲) بوده است و کمتر به عامل رهبری و ایدئولوژی در تلفیق با سطوح کلان و خرد مورد تحلیل و مذاقه قرار گرفته است. انقلابی که در این مقاله با بهره‌گیری از مفهوم تله بنیان‌گذار و نظریه محرومیت نسبی به‌مثابه شرط لازم مورد تحلیل واقع شده و در ادامه با تمسک بر دیدگاه

تجددگرایانه امام خمینی (ره) به مثابه شرط کافی به بار نشست؛ و نوآوری مقاله نیز در این موارد نهفته است. بدین‌سان، مقاله حاضر تلاش می‌کند تا با چارچوب قرار دادن نظریه محرومیت نسبی، به این پرسش پاسخ دهد که چه عواملی در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب باعث گردیده تا مردم ایران به برپایی انقلاب اسلامی مبادرت ورزند؟ علاوه بر این سؤال اصلی، مقاله درصدد است تا به سؤالات فرعی با کیفیت ذیل نیز پاسخگو باشد:

آیا نارضایتی و محرومیت‌های نسبی گروه‌های مختلف جامعه، صرفاً علت اصلی وقوع انقلاب اسلامی بوده است؟

امام خمینی (ره) چگونه و با چه دیدگاهی توانست مردم را در جهت برپایی انقلاب اسلامی سوق دهد؟

از زاویه جامعه‌شناسی سیاسی و در گستره تاریخی، فرض اساسی در این مقاله عبارت است از اینکه مشکل «تله بنیان‌گذار» ناشی از اقدامات استبدادی و به‌اصطلاح مدرنیستی محمدرضاشاه در پرتو شخصی و موروثی شدن قدرت از یک سو و پیامدهای حاصل از آن، همچون: نارضایتی در ابعاد گوناگون اجتماعی، اقتصادی، دینی و سیاسی گروه‌های مختلف جامعه (کارگران، روحانیت و دهقانان کشاورزان و طبقه متوسط جدید) از سوی دیگر، منجر به افزایش محرومیت نسبی و ضعف فزاینده آن‌ها شده که در این شرایط دیدگاه متجددانه اسلامی امام خمینی (ره) هر یک از طبقات اجتماعی را به سمت‌گیری و وقوع انقلاب اسلامی سوق داده بود.

۱. بسترسازی: نظریه محرومیت نسبی

محرومیت نسبی یکی از مفاهیمی است که توسط تد رابرت گر در کتاب چرا انسان‌ها شورش می‌کنند، در عرصه علوم سیاسی و با رویکرد روانی^۱ اجتماعی در یک کشور مفید واقع شده است (Pettigrew, 2015, p.13). این مفهوم ناظر بر شرایطی است مبنی بر درک کنشگر از تفاوت بین انتظارهای ارزشی که منظور از آن مطلوبیت‌هایی است که افراد خود را محق دست یافتن یا نگهداری آن‌ها می‌دانند و توانایی ارزشی آن‌ها، یعنی وسایل و شرایطی که تصور می‌کنند قابلیت دستیابی و حفظ آن‌ها را دارند (Saleh, 2013, p.165). از این منظر، توانایی‌های ارزشی «به اموری اشاره دارند که عمدتاً در محیط اجتماعی و فیزیکی باید آن‌ها را جستجو

کرد: آن‌ها شرایطی هستند که شانس تصویری مردم را در زمینه تحصیل یا حفظ ارزش‌هایی معین می‌کنند که افراد به صورت مشروعی انتظار دستیابی آن‌ها را دارند.» و «انتظارات ارزشی، کالاها و شرایط زندگی است که مردم خود را به‌طور موجهی مستحق آن می‌بینند» (امام‌جمعه‌زاده و همکاران، ۱۳۹۲، ص ۴)؛ در این ارتباط، ناکامی زمانی به وجود می‌آید «که در آن فرد بر اساس استانداردهای عینی در تلاش برای کسب یک ارزش یا تداوم در بهره‌مندی از آن با مانعی فیزیکی روبه‌رو می‌شود»؛ اما سرخوردگی تنها زمانی ایجاد می‌شود که کنشگران از این اختلال آگاه باشند» (مشیرزاده، ۱۳۸۱، ص ۱۲۳).

با عنایت به اینکه یکی از شاخص‌هایی که می‌تواند زیرمجموعه رفاه اقتصادی قلمداد گردد، احساس محرومیت نسبی است (Mehlum, 2002, p.69). گر در تحلیل خود، گزاره‌هایی درباره ارتباط میان محرومیت نسبی و خشونت سیاسی را هم در سطح فردی و هم در سطح جمعی گنجانده است، بنابراین می‌توان ایده او را در هر دو سطح مورد ارزیابی قرار داد (مارش و استوکر، ۱۳۷۸، ص ۱۲۲). بدین سان، موضوع سطح تحلیل در مطالعه نظریه محرومیت نسبی از اهمیت خاصی برخوردار است؛ تا آنجا که یافته‌های پژوهشگران نشان می‌دهد، درحالی‌که احساس محرومیت در سطح فردی باعث گسترش اضطراب، آشفتگی، بیگانگی و انزوای فرد در اجتماع می‌شود، ولی احساس محرومیت در سطح گروهی منجر به کاهش مشارکت بهنجار و گسترش خشونت سیاسی در قالب آشوب، کشمکش داخلی و غیره می‌گردد (Tripathi and Shrivastava, 1981, pp.313-318). در این زمینه، نظریه مذکور دو مؤلفه ویژه دارد: مؤلفه شناختی (ادراکی) و مؤلفه عاطفی (احساسی). درک اینکه یک انتظار یا توقع برآورده نشده و نقض شده است، مؤلفه شناختی یا ادراکی از محرومیت را تشکیل می‌دهد و حس بی‌انصافی، رنجش، و عدم رضایت ناشی از نقض این انتظار به جنبه عاطفی یا احساسی محرومیت نسبی شکل می‌بخشد (Tiraboschi and Mass, 1998, p.404) و به عرصه‌ای برای درک نابرابری تعیین می‌یابد. بررسی ادبیات مربوط به محرومیت نسبی نشان می‌دهد که خشونت اجتماعی و رفتار اعتراضی ناشی از احساسات درک شده از بی‌عدالتی و توزیع نابرابر منابع است (Saha, 2011, p.36). افزایش نابرابری بین گروه‌های اجتماعی - اقتصادی، منجر به خروج هر چه بیشتر گروه‌های به حاشیه رانده شده می‌شود که این موضوع به گسترش کشمکش داخلی و ایجاد خشونت جمعی کمک خواهد کرد (Fahey, 2010, p.6).

علاوه بر این، یکی از عوامل دیگری که در پیدایش احساس محرومیت نسبی - به غیر از عامل نابرابری - مؤثر است، مقایسه‌های اجتماعی توسط افرادی است که رفاه خود را پایین‌تر از دیگران تصور می‌کنند (Richardson, 2011, p.5). این موضوع به این امر بستگی دارد که آن‌ها خود را با چه کسانی مقایسه می‌کنند؛ بنابراین احساس محرومیت نسبی لزوماً به معنای نابرابری نیست. در این راستا، هنگامی که اعضای یک اجتماع، گروه مرجع مشابه دیگری را مرفه تصور کنند، احساسی از محرومیت در بین آن‌ها به وجود خواهد آمد که تا پیش از این مقایسه در بین آن‌ها وجود نداشته است (Shams and Gholami, 2013, p.1517). یکی از نتایج احساس محرومیت نسبی حاصل از مقایسه، گرایش فرد نسبت به انقلاب برای تغییر نظام اجتماعی موجود است (Saha, 2011, p.36). با توجه به مطالب فوق، تد رابرت گر سه الگوی عدم تعادل و محرومیت ناشی از آن را بدین صورت بیان می‌کند:

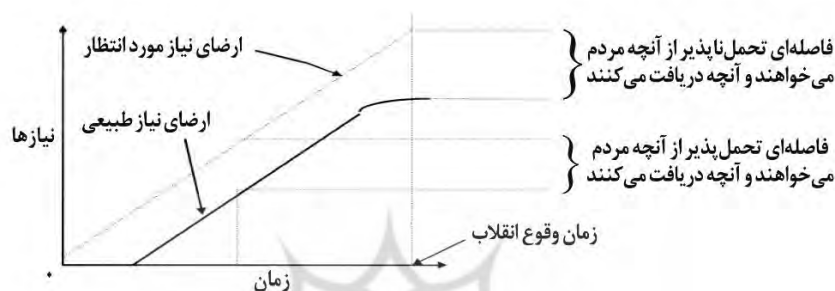
الف. محرومیت نزولی که در آن انتظارات افراد ثابت اما توانایی‌هایشان به‌طور مداوم کاهش می‌یابد.

ب. محرومیت ناشی از بلندپروازی، یعنی درحالی‌که توانایی‌های افراد ثابت است انتظاراتشان افزایش می‌یابد.

ج. محرومیت صعودی که پس از یک دوره رشد هم‌زمان انتظارات و توانایی‌ها، از رشد صعودی بازایستاده و یا کاهش شدیدی می‌یابد و انتظارات همچنان حالتی صعودی دارند. هرچه محرومیت نسبی ایجاد شده بر اساس تفاوت میان انتظارات و توانایی‌ها شدیدتر باشد، آنگاه نارضایتی شدیدتر و احتمال و شدت خشونت هم بیشتر خواهد بود (Gurr, 1968a, p.254). این الگو با فرضیه دیویس مبتنی بر «منحنی J» همخوانی دارد؛ چراکه مطابق آن احتمال وقوع انقلاب‌ها، زمانی است که پس از مدتی طولانی از توسعه عینی اقتصادی و اجتماعی، دوره کوتاهی از افول سریع و شدید پدید می‌آید؛ تا آنجا که توسعه طولانی باعث افزایش انتظارات می‌گردد و رکود کوتاه‌مدت سبب ایجاد فاصله غیرقابل تحمل بین انتظارات و دریافت‌ها و در نتیجه وقوع انقلاب می‌شود (Davis, 1962, pp.5-8).

جیمز دیویس این واقعیت را خاطر نشان ساخته است که شکاف میان آنچه مردم می‌خواهند و آنچه به دست می‌آورند، ممکن است قابل تحمل یا غیرقابل تحمل باشد. در این زمینه، نمی‌توان پیشاپیش نقطه‌ای را مشخص ساخت که این شکاف در آن نقطه چنان

غیرقابل تحمل می‌شود که انقلاب رخ می‌دهد؛ زیرا این نقطه، علاوه بر عواملی که به لحاظ اقتصادی قابل اندازه‌گیری‌اند، به متغیرهای فرهنگی، سیاسی و روان‌شناختی بسیاری بستگی دارد (دوثرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۸، ص ۴۹۸). در شکل ذیل آن‌گونه که دیویس بیان می‌دارد، ارتباط میان تأمین نیاز و انقلاب نشان داده شده است:



نمودار ارتباط میان تأمین نیاز و انقلاب (Davies, 1962, p.7)

البته گر جهت نمایان ساختن پیچیدگی موضوع، اعتقاد دارد که اگر قرار باشد درک درستی از تأثیرات حقیقی محرومیت نسبی مدنظر قرار گیرد، باید احتمال وجود دیگر پدیده‌ها را- نیز که بر سطوح شورش‌های شهری اثرگذارند- پذیرفت. از این منظر، مدل اصلی تدگر به دنبال این است که تأثیرات قدرت و دوام نهادهای سیاسی موجود (نهادینه شدن و مشروعیت)، توانایی اجبارکنندگی دولت، شرایط جغرافیایی و سیاسی- اجتماعی تسهیل‌کننده جنگ چریکی و تجربه هر کشور در مورد شورش گذشته را با در نظر گرفتن تفکیک میان محرومیت کوتاه‌مدت و بلندمدت مورد توجه قرار دهد (مارش و استوکر، ۱۳۷۸، ص ۱۲۴). در همین راستا، گر عوامل تعیین‌کننده میزان گستره کشمکش مدنی را از طریق دو مؤلفه محرومیت بلندمدت (تبعیض اقتصادی، تبعیض سیاسی، جدایی بالقوه، وابستگی کشور به سرمایه خارجی، شکاف‌های مذهبی و فقدان فرصت‌های آموزشی) و محرومیت کوتاه‌مدت (گرایش‌های کوتاه‌مدت در ارزش تجاری، تکرار مجدد این گرایش، تورم، نرخ رشد تولید ناخالص ملی، شرایط نامطلوب اقتصادی) مشخص می‌کند (Gurr, 1968b, pp.1110-1111). موضوعی که مبین این قضیه است که محرومیت نسبی نه تنها یک‌بعدی نیست، بلکه چندبعدی است؛ به عبارت دیگر، از نوعی تعیین‌مربک برخوردار است که در قالب عوامل اقتصادی،

سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نمود پیدا می‌کند. بدین سان می‌توان استدلال کرد، هر چه محرومیت نسبی در ابعاد مختلف آن شدیدتر باشد احتمال و شدت خشونت سیاسی افزون‌تر و متعاقب آن، وقوع انقلاب نیز سریع‌تر رخ می‌نماید.

۲. عوامل تأثیرگذار در وقوع انقلاب اسلامی

طرح اصول و راهکارهای دولت‌داری در سایه نظام‌های استبدادی و مطلقه، منجر به ریشه‌دار شدن فساد، خودکامگی و انفعال سیاسی در دوران پهلوی گردیده است. موضوعی که در قیل از انقلاب اسلامی، به واسطه طرح مطالبات و خواسته‌های مردم ایران که با محرومیت نسبی مواجه شده بودند، به چالشی برای دولت محمدرضا شاه تعین یافت؛ به عبارت دیگر، عدم تمکین دولت پهلوی نسبت به تقاضاهای عمومی در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، باعث تحلیل مشروعیت نهادهای حاکم گردیده و به عرصه‌ای برای کشمکش‌های ملی که بازتاب عقب‌ماندگی ذهنیت اجتماعی و ساختار پوسیده سنتی بود، تعین پیدا کرد و رژیم پهلوی را با بحرانی که در مقاله حاضر از آن به‌عنوان «تله بنیان‌گذار» یاد می‌شود، مواجه ساخت.

تله بنیان‌گذار^۱ در اصطلاح سازمان و سیستم به وضعیتی اطلاق می‌شود که یک سازمان و نظام سیاسی در مرحله رشد خود، با ناتوانی‌هایی از وابستگی به بنیان‌گذار(ان) و ذهنیت پیشین مواجه می‌شود (فیرحی، ۱۳۹۱، ص ۴۰۴؛ Gagner, 2015). این مفهوم ناظر بر زمانی است که سازمان قادر به توسعه قابلیت‌های موردنیاز به‌جای مهارت‌های منحصربه‌فرد از مؤسس نباشد (Adizes, 2014, p.9)، وضعیتی که باعث تضعیف مدیریت، اتلاف منابع، احتمال از دست رفتن مسیر استراتژیک و در نهایت، مرگ خواهد می‌شود (Mines et al, 2011, p.5). اهمیت این موضوع تا آنجاست که جهت ادامه حیات و پیشرفت، باید یک سری از تغییرات به وجود آید؛ مسائلی که بنیان‌گذاران نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند و آن را به راحتی نمی‌پذیرند (Macdougall, 2009). در واقع، هر نظام سیاسی به‌مثابه سیستم هوشمند، مرحله‌ای چون تأسیس، کودکی، رشد، بلوغ، فرسودگی و فروپاشی دارد. سیستم‌ها در عبور از هر مرحله عمر خود به مرحله دیگر، یک دوران گذار را می‌گذرانند. دوره گذار دوره‌ای است که سیستم در آن با مشکلات و گاه بحران‌هایی مواجه می‌شود. در این میان دو گذار بسیار حساس است.

یکی گذار بین دوره تأسیس و کودکی که اگر کنترل نگردد، سیستم رو به افول می‌رود و دیگری، گذار بین دوره رشد سریع و بلوغ که هر نظام سیاسی- اجتماعی را دچار تعارضاتی میان بدنه سیستم و مؤسسان می‌کند که با فقدان تصمیم‌گیری صحیح، سیستم وارد تله بنیان‌گذار خواهد شد (رنانی، ۱۳۸۹، ص ۶۹). در حقیقت، سلطه و نفوذ بنیان‌گذار که در دوره طفولیت و آغاز رشد، مطلوب به نظر می‌رسید، حال در شرایطی که سازمان (نظام سیاسی) رشد می‌کند، برای ادامه رشد و تکامل آن غیرقابل تحمل است؛ چه اینکه، انتقال به دوره بلوغ معمولاً با بحرانی جدی همراه است که این بحران نتیجه اشتباهات ناشی از تکبر، تصمیم‌گیری متمرکز و نبود ساختار مناسب و غیره در دوره رشد سریع است (ادیزس، ۱۳۷۳، صص ۴۲ و ۴۴). از این رو، می‌توان استدلال کرد که یک نظام سیاسی در مرحله تأسیس بایستی به شکل ایجابی توسط بنیان‌گذار اداره و مدیریت گردد؛ اما در مرحله گذار بین دوره رشد سریع و بلوغ، باید از خودکنترلی بنیان‌گذار جدا شده و با انعطاف‌پذیری کنترل همراه شود، یعنی مستقل از بنیان‌گذار به حیات خود ادامه دهد. از این رو، بحران تله بنیان‌گذار ممکن است در یکی از دو حالت زیر رخ دهد:

الف. نظام سیاسی قادر به توسعه آن دسته از توانمندی‌های لازم نیست که در دوره بلوغ باید جایگزین مهارت‌های منحصربه‌فرد بنیان‌گذار باشد.

ب. بنیان‌گذار (ان) نمی‌خواهند یا نمی‌توانند عملاً و به‌طور مؤثر، به خودگردانی سیستم رضایت دهند و کنترل مستقیم و متمرکز خود را کاهش دهند و یا حتی حذف کنند (فیرحی، ۱۳۹۱، ص ۴۰۵).

با توجه به مطالب فوق، تله بنیان‌گذار که در ابتدا مرحله‌ای ذهنی است، هم به خود بنیان‌گذاران بازمی‌گردد و هم اینکه به پیروان سرایت می‌نماید. بنیان‌گذاران چنان چه باور مطلقى به همه آراء و افکار خود داشته باشند و یا اینکه همواره نگران از دست دادن اقتدار مطلق خود باشند و یا نوعی دشمن‌هراسی در آنها وجود داشته باشد، اجازه بروز و ظهور هیچ‌گونه آراء متضادی را نمی‌دهند و در این صورت مانع مشارکت دیگر اذهان خواهند شد و مستمراً با پیش‌پنداشت‌های خود جامعه را اداره خواهند کرد (اکبری نوری، ۱۳۹۲) ولو اینکه مشارکت دیگران به نفع اعضای یک مجموعه (نظام سیاسی) باشد و رضایت حاصل کند (The New Management Network, 1991)؛ همچنین، از مختصات تله بنیان‌گذار این است که سیستم، دیگر

نمی‌تواند روی منحنی طبیعی عمر خود حرکت کند و انرژی حیاتی خود را تا حداکثر ممکن بالا ببرد (رنانی، ۱۳۸۹، ص ۶۹). نظام سیاسی در این شرایط، بی‌آنکه راه برون‌رفت مطمئنی پیدا کند، به حیات علیل و بیمار خود تا زمانی ادامه می‌دهد که نیرویی از درون یا بیرون، اعم از کودتا، انقلاب یا جنگ بدان پایان دهد (فیرحی، ۱۳۹۱، ص ۴۰۶).

با توجه به گزاره‌های این مفهوم، به نظر می‌رسد که نظام پهلوی دارای دو مشکل اساسی بود؛ از یک سو، نظام سیاسی قادر به خلق مهارت‌های لازم برای حل بحران در درون خود و مجلس نبود و به همین دلیل، هر لحظه نیازمند استفاده از قوه قهریه بود. از سوی دیگر، محمدرضا شاه با توجه به خصلت استبدادی و شخص‌محور، نمی‌توانست موجبات خودگردانی نظام را فراهم کند، کنترل‌های مستقیم را کاهش دهد و به نظارت اکتفا کند. مواردی که باعث افزایش محرومیت نسبی اقشار مختلف مردم (کشاورزان، کارگران، طبقه متوسط جدید و روحانیون) گردید و لاجرم به عرصه‌ای برای وقوع انقلاب به‌مثابه شرط لازم تعیین یافت.

۲-۱. کشاورزان (دهقانان) و محرومیت نسبی

کشاورزی ایران در فاصله سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۷ دستخوش دگرگونی کیفی عظیمی گردید که ناشی از اثرات پردامنه برنامه اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ بود، برنامه‌ای که در محور «انقلاب سفید» قرار می‌گرفت و به‌موجب آن، وجه تولید دهقانی سهم‌بری که قرن‌ها در ایران مرسوم بود، جای خود را به کشاورزی سرمایه‌ای داد که تأثیرش بر زمین‌داری، ساختار طبقاتی روستاها و عملکرد کشاورزی بسیار بارز و عمدتاً منفی بود (فوران، ۱۳۷۸، ص ۴۷۲). موضوعی که باعث از بین رفتن کشاورزی بومی و وابستگی هر چه بیشتر ایران به محصولات کشاورزی دول خارجی گردید. علاوه بر این، بررسی‌های وزارت کشاورزی، ارقامی را نشان می‌داد که بر اساس آن، بهره‌برداران کوچک از زمین‌های کشاورزی، تنها قادر به فروش نیمی از تولیدات خود بودند. یکی از دلایل این موضوع، واردات بی‌رویه محصولات خوراکی بود؛ تا آنجا که میزان واردات ایران در فاصله سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۷ با افزایش سالانه ۱۴ درصد مواجه بوده است (ملک‌محمدی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۴). گواه مدعای بالا، کاهش سهم کشاورزی در کل تولید ناخالص

ملی، افزایش نرخ مهاجرت روستاییان به شهرها و افول رو به تزايد تولید سرانه نسبی کشاورزی نسبت به صنایع و به ویژه خدمات است.

جدول شماره ۱. سهم بخش‌های مختلف در تولید ناخالص ملی، تولید سرانه و جمعیت

	درصد تولید ناخالص ملی	درصد جمعیت	تولید سرانه (دلار)
روستایی	۹/۴	۵۶/۰	۲۵۱
شهری	۵۳/۶	۴۴/۰	۱۸۳۰

(Source: Katouzian, 1978, p.356)

جدول شماره ۲. تولید سرانه مطلق و نسبی در بخش‌های مختلف

سال	۱۳۴۱		۱۳۵۶	
گروه‌ها	تولید سرانه (هزار ریال)	تولید سرانه نسبی	تولید سرانه (هزار ریال)	تولید سرانه نسبی
کشاورزی	۲۴/۲	۰/۶۰	۱۰۵/۹	۰/۴۵
صنایع	۴۲/۱	۱/۰۰	۲۶۷/۳	۰/۸۸
خدمات	۷۵/۶	۱/۹۰	۳۸۰/۳	۱/۶۲
کل تولید سرانه غیر نفتی	۴۰/۲	۱/۰۰	۲۳۳/۶	۱/۰۰

(کاتوزیان، ۱۳۷۲، ص ۳۰۶)

بر اساس نظر هوگلند، اصلاحات ارضی ایران عملاً یک برنامه محافظه کارانه بود که مزایای مثبت معدودی داشت، بیشتر روستائینان از نظر موقعیت اقتصادی بهتر از سال‌های قبل از اجرای برنامه نبودند (به نقل از فوران، ۱۳۷۸، ص ۴۷۴). از سوی دیگر، پس از اجرای اصلاحات ارضی با نفوذ سرمایه و فناوری به روستاها بر تعداد دهقانان فقیر و کارگران بی‌زمین افزوده شد و آن‌چنان به دستگاه حکومتی و زمین‌داران وابسته شدند که به هیچ‌وجه توانایی انجام عمل سیاسی مستقلی را نداشتند. بر اساس تحقیقات صورت گرفته ۷۸/۹ درصد از کسانی که زمین دریافت می‌کردند، قادر نبودند به‌مانند گذشته مخارج خود را بدون دریافت وام و کمک از منابع

بانکی تأمین کنند و به‌رغم برنامه‌های اصلاح توسعه روستایی که بین سال‌های ۱۳۴۷ و ۱۳۵۷ به مرحله اجرا درآمد، بدهی دهقانان فقیر به بیش از سه برابر افزایش یافته بود (ازغندی، ۱۳۷۹، صص ۱۴۸-۱۴۹)؛ در واقع، آنچه که بیش‌ازپیش موجبات محرومیت نسبی دهقانان را فراهم می‌کرد، سقوط اقتصاد کشاورزی بود که به‌طور عمده از اصلاحات ارضی به سود سرمایه‌داری بزرگ و به شیوه بروکراتیک نشئت می‌گرفت. در این زمینه، بیشتر دهقانان را دچار وضع معیشتی بدتر از گذشته کرده است، به‌طوری که فقر مطلق دهقانان، منجر به مهاجرت آن‌ها به شهرها گردیده است (مؤمنی، ۱۳۵۹، ص ۴۳۵). تحقیقی نشان می‌دهد که تعداد این مهاجران از سالی ۳۰۰۰۰ نفر در دهه ۱۳۱۰، به ۱۳۰ هزار نفر در فاصله سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۵، ۲۵۰ هزار نفر در سال‌های ۱۳۳۶-۱۳۴۵ و ۳۳۰ هزار در سال‌های ۱۳۴۶-۱۳۵۶ می‌رسید. در اواخر دهه ۱۳۵۰ جمعیتی در حدود سه میلیون مهاجر روستایی، در شهرها به سر می‌بردند. یک میلیون از این تعداد به‌صورت عمده ساختمانی مشغول کار شدند و ۹۰۰ هزار نفر، یعنی ۱۰ درصد جمعیت کارگری ایران نیز، در سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۷ بیکار بودند (فوران، ۱۳۷۸، صص ۵۰۰-۵۰۱). برخی از متفکران بر این باورند که مهاجرت از روستا به شهر، اولاً مربوط به ماهیت مدرنیزاسیون در ایران بود (Keddie, 1982, p.286)؛ ثانیاً از شرایط و امکانات آموزشی، بهداشتی و اقتصادی موجود در شهرها ناشی می‌شد (Abrahamian, 2008, p.14 and Zonis, 1981, p.252) که نشان از وضع نامطلوب روستاییان که خود برآیند آثار سیاست‌های توسعه‌ای دولت در بخش کشاورزی بود، نشئت می‌گرفت.

با هجوم گسترده مهاجران روستایی به شهرها، یک طبقه کارگر روزمزد شهری را به وجود آمد که به‌موجب آمار سال ۱۳۴۵ مربوط به مهاجران کم‌درآمد، مزد ماهانه رئیس یک خانواده به‌طور متوسط در ماه ۹ دلار می‌شد. در سال ۱۳۴۸ نیز از ۴۶ درصد از جمعیت شاغل تهران به‌طور متوسط هر فرد ماهی ۵۰ دلار مزد می‌گرفت و در دهه ۱۳۵۰ با وجود افزایش درآمدها، اما آن هم از حد امرارمعاش فراتر نرفت و حتی سوءتغذیه نیز امری عادی بود (فوران، ۱۳۷۸، ص ۵۰۱). درآمد آن‌ها اگرچه تصور می‌شد، نسبتاً مناسب است (محمدی، ۱۳۸۰، ص ۹۵)، اما مشکلات این اقشار پایین‌شهری و حاشیه‌ای، شامل درآمد کم، مسکن نامناسب، سوءتغذیه، فرصت‌های آموزشی اندک و عواملی نظیر آنکه باعث محرومیت نسبی آن‌ها می‌شد، همچنان به قوت خود باقی ماند؛ به‌ویژه آنکه، با رکود بخش ساختمان‌سازی در

سال‌های ۱۳۵۵-۱۳۵۶ از یک سو بیکاری آن‌ها افزایش یافت و از سوی دیگر، تورم فزاینده هزینه زندگی‌شان را به‌طور سرسام‌آوری بالا برده و در نتیجه افزایش دستمزدها خشتی گردید (Zayar, 2011, p.13).

برای نشان دادن وضع مسکن در روستاها، آمارها نشان می‌دهند در سال ۱۳۵۵، از مجموع ۲/۹ میلیون واحد مسکونی در مناطق روستایی بیش از ۱/۹ میلیون، قبل از سال ۱۳۴۵ احداث شده‌اند. از مجموع واحدهای مسکونی حدود ۲/۴ میلیون، یعنی ۸۳ درصد خانه‌ها خشتی، گلی، چوبی، حصیری و یا ترکیبی از این موارد بوده است. این به‌اصطلاح واحدهای مسکونی فاقد هرگونه وسائل راحتی و بهداشتی بودند. به‌طوری که از ۲/۹ واحد مسکونی ۲/۳ میلیون به آب لوله‌کشی شده و ۲/۵ میلیون به برق دسترسی نداشتند (مفیدی، ۱۳۶۱، ص ۲۴). این ارقام و وضعیت‌ها، نشانگاه کلی از تفاوت سطح عمومی زندگی میان شهر و روستا را به دست می‌دهد. در کنار زندگی سخت آنان، فاصله عظیم طبقاتی همراه با شکاف فزاینده میان ارزش‌ها و کردارهای اجتماعی آنان با طبقات بالای اجتماعی که در ناز و نعمت زندگی می‌کردند باعث محرومیت نسبی آن‌ها شده بود. به‌طوری که امکان مقایسه آن‌ها از نظر مادی، احساس محرومیت نسبی و نارضایتی آن‌ها را به وجود آورده و از این طریق ظرفیت انقلاب در شهرها افزایش می‌یافت (رفیع‌پور، ۱۳۷۶، ص ۸۲). در واقع، مردم به‌واسطه وسایل ارتباطی جمعی و گروهی، علل این نارضایتی‌ها و محرومیت‌ها را در ساختار متصلب و سرکوبگر رژیم پهلوی کشف کرده بودند (سوداگر، ۱۳۶۹، ص ۶۳۹) که وارد تله بنیان‌گذار شده بود و به عرصه‌ای برای افزایش فاصله میان این قشر و رژیم پهلوی تعیین یافت.

۲-۲. کارگران و محرومیت نسبی

پس از کودتای ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۳۶ به‌واسطه اعتصابات که از سوی کارگران به وقوع پیوست، نوع نگاه دولت به موضوعات کارگری بیشتر امنیتی شد که نتیجه چنین نگرشی، عدم وجود اتحادیه یا تشکل مستقل بود و اتحادیه‌هایی که پس از این سال‌ها تا سال ۱۳۵۷ فعالیت می‌کردند، به‌نوعی وابسته به دولت بودند (حبیب‌زاده، ۱۳۸۷، ص ۵۳). وضعیتی که در آن طبقه کارگر را با محرومیت نسبی از حیث معیشتی مواجه کرده بود. همان‌طور که کایننگهام اعتقاد دارد:

«دولت‌های گوناگون ایران هرگز به بهبود وضع کارگران به‌مثابه هدفی به‌خودی‌خود انسان‌دوستانه و یا اجتماعی علاقه‌ای نداشتند، ولی خود را تنها به پیشگیری از برخاستن عناصری از میان کارگران که ممکن است خطری برای زمین‌داران ثروتمند به‌شمار آیند، سرگرم کرده‌اند» (لاجوردی، ۱۳۶۹، ص ۳۴۵).

با اوج‌گیری روند صنعتی شدن در بین سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۴ از حیث کمی، تعداد کارگران صنعتی شاغل در مؤسسات بزرگ به گونه‌ی قابل توجهی از هفتاد هزار نفر به چهارصد هزار نفر رسید. به‌طوری‌که در سال ۱۳۵۴ حدوداً ۱۲۵۰۰۰۰ مزدبگیر در تولید و فعالیت‌های مرتبط با آن از جمله ۷۵۰۰۰۰ در صنعت معدن و مشاغل وابسته به آن، نیز در بخش ساختمانی مشغول به کار بودند (اشرف، ۱۳۸۳، ص ۱۳۲). کمیته‌ی که نیاز بود تا دولت از طریق منابع موجود در جهت رفاه آن‌ها گام بردارد. ولی به‌رغم بهبود یافتن سطح زندگی طبقه کارگر، افزایش دستمزدها هیچ هماهنگی با قدرت خرید آنان نداشت. «بیشتر مزدبگیران ایران با مخارج روزافزون مسکن و دیگر خدمات روبه‌رو بودند و شکاف میان کارگران ماهر و غیرماهر وسیع‌تر شده بود. حتی کارگرانی که دستمزدهای واقعی آنان بالا رفته بود، باز تحت تأثیر تورم کلی شهرها قرار گرفته بودند (ازغندی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۴)؛ تاآنجاکه به دلیل عدم عرضه کافی محصولات، شاهد تورم و افزایش قیمت‌ها در بخش‌های مختلف هستیم.

جدول شماره ۳. افزایش شاخص قیمت‌ها در بخش‌های مختلف

سال	۱۳۵۰	۱۳۵۱	۱۳۵۲	۱۳۵۳	۱۳۵۵
کالا و خدمات مصرفی	۵/۶	۶/۳	۱۱	۱۵	۱۶/۶
عمده‌فروشی	۵	۷/۳	۱۳/۵	۱۷	۱۳/۵

(سوداگر، ۱۳۶۹، ص ۶۳۶)

توسعه سریع اقتصادی با تمرکز سرمایه در دست عده معدودی همراه بود. به‌طوری‌که در دهه ۱۹۷۰، ۴۵ خانواده ۸۵ درصد از بزرگ‌ترین شرکت‌ها را تحت کنترل خود داشتند (Zayar, 2011, p.14). در این رابطه، وجود بوروکراسی قدرتمند یکی از سازوکارهای تسهیل‌کننده محسوب می‌شد. اعتقاد بر آن است که «بوروکراسی اغلب قدرت را در دست

خود فرد می‌گذارد و در نتیجه اجازه می‌دهد تا نخبگان به استفاده از ساختار برای منافع شخصی استفاده نمایند» (Lange, 2005, p.51).

توزیع نابرابر درآمد به گونه‌ای بود که بر اساس نظر اداره بین‌المللی کار، ایران یکی از بدترین کشورهای جهان در این زمینه محسوب شده است (Abrahamian, 2008, p.141). یکی از نخستین نشانگه این نابرابری و بی‌عدالتی، مشاهده اتومبیل‌های گران‌قیمت، خانه‌های باشکوه در بهترین نقطه تهران و ضیافت‌های مجلل و پرهزینه‌ای بود که از سوی کارگران مشاهده می‌شد (لاجوردی، ۱۳۶۹، صص ۴۱۳-۴۱۲). این موضوع، زمینه را برای مقایسه کردن، ابراز نارضایتی و محرومیت نسبی آن‌ها فراهم کرده بود. در واقع، درک این نابرابری توسط کارگران ایرانی در نتیجه تماس این طبقات و آگاهی آن‌ها از وضعیت طبقات ثروتمند و مشاهده اتومبیل‌های لوکس در شهرها و خانه‌های گران‌قیمت در شهرهای بزرگ که اصلاً طبقات پایین، به‌ویژه قشر کارگر فکر رسیدن به آن‌ها را نمی‌کردند، بر ادراک این نابرابری و احساس محرومیت در طبقات کارگر افزود. محرومیت به‌طوری که از محتوی آن مستفاد می‌گردد، به‌طور ضمنی ناظر بر شرایطی نابرابر میان اجزای یک جامعه است؛ شرایطی که در آن برخی از شهروندان از امکانات، امتیازات و بهره‌مندی بیشتری نسبت به برخی دیگر بهره‌مندند و اعضای گروه محروم در نسبت سنجی میان وضعیت خود و وضعیت گروه‌های دیگر به احساسی دست می‌یابند که نتیجه آن محرومیت نسبی است.

جدول شماره ۵. توزیع ده‌درصدی هزینه‌های زندگی جمعیت شهری

دهک‌ها (از فقیرترین به ثروتمندترین)	۱۳۳۸-۱۳۳۹	دهک‌ها (از فقیرترین به ثروتمندترین)	۱۳۵۲-۱۳۵۳	دهک‌ها (از فقیرترین به ثروتمندترین)	۱۳۳۸-۱۳۳۹
دهک یکم (فقیرترین)	۷/۳	دهک ششم	۱/۳	دهک یکم (فقیرترین)	۱/۷
دهک دوم	۸/۹	دهک هفتم	۲/۴	دهک دوم	۲/۹
دهک سوم	۱۱/۸	دهک هشتم	۳/۴	دهک سوم	۴
دهک چهارم	۱۶/۴	دهک نهم	۴/۷	دهک چهارم	۵
دهک پنجم	۳۵/۳	دهک دهم	۵	دهک پنجم	۶/۱

(آبراهامیان، ۱۳۷۷، ص ۵۵۲)

در واقع، درصد بالای بیکاری و وضعیت بفرنج اقتصادی در کنار زندگی تجملی مقام‌های دولتی و افراد نزدیک به نخبگان حاکم، محرومیتی را در ذهن طبقه کارگر پدید می‌آورد که انعکاسی از فساد و ناکارآمدی نخبگان حاکم بود. همچنین در فاصله سال‌های ۱۳۵۲-۱۳۵۶ شاخص بهای مسکن با ۲۶۹/۱ درصد، اثاثیه خانه با ۷۹/۱ درصد و خوراک با ۷۱/۳ درصد افزایش یافته است، به طوری که با توجه به اهمیت نسبی آن‌ها در ارتباط با هزینه زندگی زحمتکشان، در رتبه‌های اول تا سوم قرار داشتند (سوداگر، ۱۳۶۹، ص ۶۳۶).

این در حالی است که در عرصه سیاست هیچ‌گونه تحولی و توسعه‌ای صورت نگرفته و طبقه کارگر به‌ندرت می‌توانست به واسطه مشارکت سیاسی در جهت تأمین منافع خود گام بردارد. علت این موضوع را می‌توان در عواملی نظیر عدم اعتقاد دولت‌ها به ترویج و توسعه تشکیلات طبقه کارگر، وابستگی سران اتحادیه‌ها به احزاب بیگانه، نفوذپذیری حکومت و قدرت سیاسی نسبت به احزاب و اتحادیه‌های کارگری، عدم آگاهی کافی طبقه کارگر و عدم بلوغ سیاسی جستجو کرد (حبیب‌زاده، ۱۳۸۷، ص ۷۲). این دو آلیسم ایجاد شده در اقتصاد و سیاست، به عرصه‌ای برای مورد چالش واقع شدن نهادهای رابط میان دولت و جامعه مدنی متعین شد که نمود آن را می‌توان در رکود اقتصادی حادث شده و تظاهرات و اعتصابات کارگران مشاهده کرد.

در این وضعیت، جامعه مترصد جرقه‌ای بود تا حالت انفجارگونه این نارضایتی‌ها و محرومیت‌ها به منصفه ظهور برسد. کاهش درآمد نفت در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و متعاقباً رکود اقتصادی، به‌مثابه کاتالیزوری بر مطالبات عمیق و نارضایتی گسترده قشر کارگر عمل کرد. شاه برای فرار از رکود طرحی ارائه کرد که بر اساس آنان برای دستمزد سقف تعیین می‌گردید و پاداش سالیانه نیز حذف می‌شد. این موضوع باعث کاهش دستمزدها شد و رکود اقتصادی نیز منجر به افزایش تعداد بیکاران خصوصاً در حوزه صنعت ساختمان گردید. نتیجه این شرایط، افزایش تعداد تظاهرات بود که حکومت متعاقباً با تعیین سقف دستمزد و حذف پاداش سالانه که معمولاً به همه کارکنان دولت پرداخت می‌شد، هزینه‌ها را کاهش داد. در اواسط تابستان دستمزدهای واقعی کم‌کم کاهش یافت. بیکاری از تقریباً صفر به حدود ۴۰۰۰۰۰ نفر رسید و پیش‌پرداخت برای مسکن در صنعت ساختمان تا ۳۰٪ درصد کاهش یافت (حبیب‌زاده، ۱۳۸۷، ص ۷۳)؛ تا آنجا که می‌توان استدلال کرد افزایش منابع اقتصادی در

طی دوره کوتاه موجبات افزایش انتظارات طبقات پایین جامعه را فراهم کرد، اما بحران اقتصادی سبب گردید تا دولت همانند قبل نسبت شرایط موجود پاسخگو نباشد، این در حالی بود که انتظارات همچنان افزایش می‌یافت (Bashirieh, 1984, p.85). بدین‌سان، از بین رفتن رابطه منطقی میان درآمد گروه‌های کارگری در جامعه با افزایش تورم باعث گردیده تا کارگران ایرانی شکاف میان این دو متغیر را درک کرده و با مراجعه به بازار کالا، شاهد پایین آمدن و کاسته شدن ارزش پول خود باشند؛ تا آنجاکه می‌توان گفت، ایجاد فاصله میان انتظارات برخورداری از حداقل امتیازات اجتماعی چون مسکن، امرارمعاش، تشکیل خانواده با واقعیت بیکاری و عدم برخورداری از حداقل امتیاز اجتماعی (امرارمعاش) باعث ایجاد احساس محرومیت نسبی در میان جمعیت بیکار و کارگر گردیده بود.

در این دوره، طبقه کارگر به‌طور قابل توجهی به درجه‌ای از رشد و آگاهی طبقاتی برای مقابله با دولت رسیده بود، قدرتی که نه در سازمان، بلکه در کمیت و کیفیت نارضایتی این طبقه وجود داشت و منجر به همراهی آن‌ها به شکل اعتصاب و تعطیلی کارخانه‌ها به‌ویژه در حوزه‌های نفتی و پالایشگاه‌ها شده و در تشدید بحران مالی و سیاسی حکومت نقش اساسی داشته است (رهبری، ۱۳۸۴، ص ۲۵۳). در اعتصابات اولیه خواست کارگران عمدتاً اقتصادی بود. رشد اقتصادی اولیه، افزایش توقعات و انتظارات عمده و بروز بحران و مشکلات اقتصادی ذهنیت عمومی را آماده نارضایتی و واکنش ساخته بود و طبعاً کارگران نیز از این قاعده کلی بیرون نبودند (حبیب‌زاده، ۱۳۸۷، ص ۷۶). پیرو این اعتصابات، کارگران خواسته‌های سیاسی را بر خواسته‌های اقتصادی خود افزودند. در نتیجه نه تنها بسیاری از پالایشگاه‌های نفت تعطیل شد، بلکه بیشتر میدان‌های نفت نیز از کار بازاریستاد (لاجوردی، ۱۳۶۹، ص ۴۲۶) و متعاقباً کارکنان ارتباطات، حمل‌ونقل، بانک‌ها، بیمارستان‌ها و کارگران کارخانه‌های کاغذسازی، ماشین‌سازی، ابزارسازی، دخانیات، بافندگی، ذوب‌آهن و سایر بخش‌ها نیز به جرگه نفتگران اعتصابی پیوستند (فوران، ۱۳۷۸، ص ۵۷۰). در واقع، پروتاریای صنعتی به همراه کارگران اداری در صنایع مشابه در اعتصابات و تظاهرات شرکت می‌کردند و بر این اساس به‌گونه‌ای مؤثر و موفقیت‌آمیز باعث تعطیلی خدمات و صنایع حساس می‌شدند (اشرف، ۱۳۸۳، ص ۱۳۳)؛ تا آنجاکه همه کارگران پیشنهاد افزایش بسیار زیاد دستمزدها را رد کردند و به اعتصاب ادامه دادند و همواره از مواضع آیت‌الله خمینی (ره) پشتیبانی به عمل می‌آوردند و خواهان اوج‌گیری

جنبش اجتماعی بودند (فوران، ۱۳۷۸، ص ۵۷۰)؛ به عبارت دیگر، اهمیت موضوع تا آنجاست که در این انتقال یعنی انتقال از خصلت اقتصادی به سیاسی، امام خمینی (ره) نقش بسیار مؤثری را ایفا می‌نماید. بیانات ایشان در طول این سال‌ها خصوصاً سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ به جهت ویژگی روشنگری و آگاهی‌بخشی که داشت توانست به تعمیق و جوب انقلاب در اذهان بیانجامد و برون‌داد این تعمیق نیز ایمان به این نکته بود که بهبودی شرایط اجتماعی تنها با انقلاب امکان‌پذیر خواهد بود (حبیب‌زاده، ۱۳۸۷، ص ۷۵).

۲-۳. طبقه متوسط جدید و محرومیت نسبی

یکی از عواملی که سیاست‌های شبه‌مدرنیستی و شبه‌ناسیونالیستی را تسریع می‌بخشید، شکل‌گیری و تثبیت طبقه متوسط جدید بود که با افزایش روزافزون درآمدهای نفتی و نوسازی حاصل از آن، شاه توانست به این مهم دست یابد. در این راستا، تضعیف قدرت سیاسی زمین‌داران و هجوم سرمایه‌های آنان به شهرها در اولویت قرار داشت که به کاهش جمعیت روستاییان و مهاجرت آن‌ها به شهرها منجر گردید و در مقابل بر تعداد طبقه متوسط جدید با تعلقات سیاسی مختلف و نامتقارن بودن درآمدها، سطح تحصیلات، اطلاعات و شیوه زندگی آن‌ها افزوده شد (ازغندی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۲). به طوری که تعداد دانشگاه‌ها از ۷ واحد در سال ۱۳۴۳ به ۲۶ واحد در سال ۱۳۵۷ و تعداد دیگر مؤسسات آموزش عالی از ۲۸ واحد در سال ۱۳۴۱ به ۲۲۱ واحد در سال ۱۳۵۷ افزایش یافت و به همان نسبت بر تعداد دانشجویان نیز روزه‌روز افزوده می‌شد (ازغندی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۴). رشد مراکز آموزشی اعم از آموزش عمومی و عالی و افزایش تعداد باسوادان در روند جابه‌جایی و تحرک اجتماعی از پایین به طبقه متوسط جدید را باید به‌عنوان یک عامل تعیین‌کننده تلقی کرد.

با افزایش قیمت نفت میان سال‌های ۱۲۴۲-۱۳۵۷، محمدرضا شاه به تجدیدنظر بنیادی و استراتژیک و یا تجدید بنای استبداد ایرانی مبادرت ورزید. به طوری که صنایع دولتی موجود تقویت شده و صنایع جدیدی نیز ایجاد شد که اداره آن با روش‌های کاملاً بروکراتیک معمول همراه بود. چنین خصلت‌های شبه‌ناسیونالیست و شبه‌مدرنیسم و استبداد ایرانی در شخصیت شاه در برخی از موارد به مدرنیزه کردن به اصطلاح اقتصاد سیاسی ایران از طریق سرمایه‌گذاری در صنایع سنگین، افزایش چشمگیر مصرف با تعقیب سیاست جایگزینی واردات و تسری

کالاهای مصرفی بادوام وارداتی مانند اتومبیل و وسایل خانگی و در مراحل بعدی تلاش‌هایی در راه ایجاد صنعت پتروشیمی که طبقات مرفه و تحصیل کرده را وادار به سکوت می‌کرد، همراه بود. مواردی که منبعث از آرزوهای شبه‌مدرنیستی بود که هم‌زمان با افزایش ناگهانی درآمدهای نفتی آشکار گردید (کاتوزیان، ۱۳۷۲، صص ۲۸۰-۲۸۲ و ۳۲۵). در این زمینه، رشد دیوانسالاری، افزایش تقاضای بخش‌های دولتی و خصوصی برای به‌کارگیری مدیران، کارشناسان و گسترش سریع نظام آموزش به سبک غربی منجر به ظهور طبقه متوسط جدید غیرتاجر شد که شامل متخصصین مستقل، کارمندان دولت، کارکنان نظامی، کارگران اداری، کارشناسان مؤسسات خصوصی و روشن‌فکران می‌شد (اشرف، ۱۳۸۳، ص ۱۲۶). هم‌زمان با گسترش رفاه نسبی در جامعه، وجود دو بحران غیرمنتظره در بخش‌های اقتصادی و نهادی موجبات اعتراض طبقه متوسط را فراهم کرد. بحران اقتصادی به شکل تورم حاد، باعث شد تا شاخص هزینه‌های زندگی به‌ویژه در شهرها و در ارتباط با کالاهای ضروری مانند مواد غذایی و مسکن افزایش یابد. بحران نهادی نیز از فشارهای خارجی بر شاه حکایت دارد که هدف از آن‌ها مجاب ساختن رژیم پهلوی به کاهش کنترل‌های پلیسی و رعایت حقوق بشر، به‌خصوص در ارتباط با حقوق مخالفان سیاسی در ایران بود (آبراهامیان، ۱۳۷۷، صص ۶۱۳-۶۱۵).

جدول شماره ۶. شاخص هزینه زندگی در سال‌های مختلف

۱۳۵۵	۱۳۵۴	۱۳۵۳	۱۳۵۰
۱۹۰	۱۶۰	۱۲۶	۱۰۰

(آبراهامیان، ۱۳۷۷، ص ۶۱۳)

درعین حال، با گسترش دامنه این افراد و رفع نیازهای آنان، خواسته‌های جدیدی مطرح شد که حاصل مقایسه وضعیت خود در ایران با وضعیت گروه همسان خود در جوامع غربی و درک سطح تفاوت‌ها بود (رحمت‌اللهی و موسوی‌زاده، ۱۳۹۱، ص ۳۵). این محرومیت نسبی با توجه به عدم انعطاف‌پذیری رژیم پهلوی از آنجا ناشی می‌شد که محمدرضا شاه در کنار توسعه اقتصادی و اجتماعی، به‌واسطه متکی بودن دولت به منابع درآمد ناشی از نفت از یک سو و تحولات و توسعه صنعتی متکی بر «پترو دلارها» و رشد شبه‌سرمایه‌داری و فقدان نهادهای مشارکت قانونی از سوی دیگر (Azghandi, 2001, p.33)، فضا را در بخش توسعه

سیاسی و مشارکت سیاسی بسته بود (Eisenstadt, 2011, p.2). در این رابطه عواملی نظیر تمرکز قدرت سیاسی و شخصی شدن قدرت، غیررسمی شدن سیاست، سطح پایین نهادمندی سیاسی و مدنی، اختناق و سرکوب سیاسی، ناسیونالیسم به‌مثابه یک ایدئولوژی که هرکدام دارای مختصات ویژه‌ای را در دوران پهلوی تداعی می‌بخشیدند، نقش مهمی داشتند (افضلی، ۱۳۸۶، صص ۳۲۷-۳۴۵). رابرت گراهام - خبرنگار وقت فاینشال‌تایمز در ایران - در خصوص توسعه نامتوازن و واپس ماندگی توسعه سیاسی اعتقاد دارد:

«این دوران (۱۳۵۲-۱۳۵۶) یک سیکل معین از تملک یک ثروت عظیم ناگهانی و به مصرف رساندن دیوانه‌وار آن، به ادراک تدریجی مشکلاتی که ایجاد شده و برطرف شدن نهایی توهمات و تغییر سرعت و سبک را تشکیل می‌دهد. او (شاه) خیال می‌کند پول می‌تواند تمام مشکلات توسعه را از بین ببرد و آنچه از مشکلات باقی بماند را هم می‌توان با آخرین فناوری وارداتی از غرب برطرف کرد» (گراهام، ۱۳۵۶، ص ۹).

موضوعی که باعث شد تا بسیاری از نویسندگان، معلمان، حقوقدانان، پزشکان، مهندسان و دانشجویان از جمله دانشجویان مقیم خارج، اعم از چپ‌گرایان یا اسلامی‌ها، عمدتاً دیدگاه رادیکال داشتند و در پاییز ۱۳۵۶ به انقلاب پیوستند (فوران، ۱۳۷۸، صص ۵۵۳ و اشرف، ۱۳۸۳، صص ۱۲۷). در واقع، عدم انعطاف‌پذیری سیستم در برابر طبقه متوسط جدید که با فشارها و سرکوب رژیم و همچنین عدم توجه دستگاه سیاست‌سازی آن به خواست‌ها و تقاضاهای این گروه‌ها که عمدتاً حول استقرار حکومت قانون، توجه به آزادی‌های مدنی و مشارکت فعال در عرصه‌های تصمیم‌گیری سیاسی قرار داشت، بر شکاف میان دولت و طبقه متوسط افزوده شده که به عرصه‌ای برای ائتلاف این طبقه با طبقه متوسط سنتی در مبارزه با حکومت (شفیعی‌فر و همکاران، ۱۳۹۳، صص ۳۶) که وارد تله بنیان‌گذار شده بود، نمود پیدا کرد.

۲-۴- روحانیت و محرومیت نسبی

با به قدرت رسیدن محمدرضا شاه، دور جدیدی از تحولات اجتماعی در تاریخ معاصر ایران آغاز گردید. به‌طوری که الگوی نوسازی در عصر محمدرضا شاه، اساس حکومت‌رانی را اصول ملی‌گرایی^۱، سکولاریسم و حکومتی‌عاری از نفوذ مذهب تشکیل می‌داد؛ تاآنجا که

می‌توان استدلال کرد، ویژگی اصلی سیاست‌های اصلاحی و حکومت موردنظر شاه، نشان‌دهنده کلیتی مدرنیستی به‌جای کلیت اسلامی بود که باعث ایجاد شکاف میان دولت و ملت گردید. یکی از جمله مسائلی که باعث سیاسی‌تر شدن هر چه بیشتر جامعه روحانیت شد، اقدامات غیردینی رژیم پهلوی بود. به‌طوری‌که رژیم پهلوی با طرح مسائلی چون انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی، حذف سوگند به قرآن، طرح ورود زنان به انتخابات در سال ۱۳۴۲، تصویب کاپیتولاسیون، اجرای ناسیونالیسم و سنت‌های قبل از اسلام با اقداماتی همچون بزرگداشت جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی به مبارزه با جامعه دینی سوق پیدا کرد (محمدعلی‌پور و رحیمی عماد، ۱۳۹۲، ص ۱۷۰).

از نظر جامعه آنچه که از مفهوم اصلی اعلام تاریخ ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی مستفاد می‌گردید، علاوه بر جدا کردن ملت ایران از هزار و چهارصد سال تاریخ اسلامی و بی‌ارزش تلقی کردن آن محسوب می‌شد، ناظر بر متصل ساختن جامعه به دو هزار و پانصد سال تاریخ شاهنشاهی و همچنین به مفهوم اسقاط رسمیت مذهب اسلام و شیعه اثناعشری و اعلان رسمیت ایدئولوژی شاهنشاهی و فرهنگ غربی بود (باقی، ۱۳۸۲، ص ۲۲۱). همچنین در مهر ۱۳۴۱، رژیم پهلوی لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را به تصویب رساند. به‌موجب این لایحه، واژه اسلام از شرایط انتخاب‌کنندگان حذف شده بود، انتخاب‌شوندگان نیز به‌جای اینکه مراسم تحلیف را با قرآن به‌جای آورند، می‌توانستند این کار را با هر کتاب آسمانی انجام دهند. موضوعی که مخالفت علما و روحانیون را در پی داشت؛ چراکه رژیم شاه با این مصوبه، ضمن آنکه اندیشه تداوم و تشدید سیاست تضعیف روحانیت را در سر می‌پروراند، در جهت تقویت بیگانگان و غیرمسلمانان گام برمی‌داشت (پزشکی، ۱۳۸۱، صص ۷۳-۷۵). اقدامات شاه جهت تحمیل فرهنگ تا آنجا بود که طبقه روحانیت را به مقابله و مخالفت با رژیم واداشت. در این رابطه، رژیم پهلوی از آموزش و پرورش به‌مثابه یک خرده‌سیستم دولتی برای مشروعیت دادن به نظام، استفاده گسترده می‌کرد. به‌طوری‌که آموزش و پرورش به محفلی برای اهداف فرهنگی در روند نوگرایی به حساب می‌آمد، موضوعی که با نگاه به محتوای کتاب‌های درسی می‌توان به ماهیت سیاست‌های فرهنگی پهلوی دوم پی برد.

جدول شماره ۷. درصد فراوانی مضامین سیاسی - ایدئولوژیکی کتب درسی نظام پهلوی

موضوع	کلاس دوم	کلاس سوم	کلاس چهارم	کلاس پنجم	کل	درصد
اسطوره‌ها و سنت‌های ایران قبل از اسلام	۷	۹	۴	۵	۲۵	۳۹
تمجید از شاه	۰	۸	۳	۰	۱۱	۱۸
تبلیغات حکومت (تلاش‌های نوسازی)	۰	۶	۳	۰	۹	۱۴
میهن پرست	۱	۲	۴	۲	۹	۱۴
حاکم رئوف	۰	۲	۳	۱	۶	۹
میهن پرست افراطی	۰	۰	۰	۴	۴	۶
جمع	۸	۲۷	۱۷	۱۲	۶۴	۱۰۰

(عیوضی، ۱۳۸۰، ص ۲۶۳)

افزون بر آن، ترویج غرب‌گرایی حوزه دانشگاه را نیز فراگرفت که نمود خود را در نوع پوشش و حجاب بانوان آشکار کرده بود؛ برای مثال، ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در پاسخ به درخواست شهربانی در سال ۱۳۵۵ برای جلوگیری از ورود دختران چادری به دانشگاه، این‌گونه پیشنهاد می‌کند: با سخره کردن این دخترها و هو کردن کلاغ‌سیاه و نظیر آن، کاری کنند که نتوانند با چادر بیایند یا چادر را از سر بردارند (نواختی مقدم و انوریان اصل، ۱۳۸۸، ص ۱۲۱)؛ آن‌گونه که باری روبین بیان می‌دارد: «در عرصه و معرفی فرهنگ و تمدن غرب به مردم ایران بدترین و مبتذل‌ترین جنبه‌های این فرهنگ انتخاب شد که ضربه حاصله از آن برای جامعه مذهبی و سنت‌گرای ایران قابل تحمل نبود» (روبین، ۱۳۶۳، ص ۱۹۵). در این رابطه، شاه ریشه مخالفت روحانیون با حکومت پهلوی را در استقرار الگوهای غربی توسط خود و پدرش می‌داند، همچنان که می‌گوید:

«برنامه‌ای که پدرم آن را آغاز کرد و من دنبال نمودم، تبدیل ایران به یک کشور مدرن با الهام از تمدن غرب بود و این هدف با خواست‌های روحانیون و طرز تفکر رهبران مذهبی شیعه مغایرت داشت. آن‌ها حکومت را از آن خود می‌دانستند

و در برابر قدرت یافتن حکومت مرکزی که امتیازات آن‌ها را محدود ساخت، به شدت مخالفت می‌کردند» (باقی، ۱۳۸۲، ص ۲۲۶).

در این راستا، هدف اصلی شاه از انقلاب سفید، تغییرات ساختاری در جامعه به‌ویژه به حداقل رساندن تأثیرگذاری نهاد دین و روحانیت در جامعه بود. هدفی که از طریق تحت‌الشعاع قرار دادن منابع مالی و قطع شدید مستمری به‌مثابه پایه‌های اقتصادی روحانیت دنبال می‌شد و بر نارضایتی‌ها افزود (Alam, 2015 and Eisenstadt, 2011, p.2). از حیث سیاسی نیز روحانیت با محرومیت نسبی مواجه بودند. به طوری که در دوران پهلوی سهم آن‌ها از میانگین ۱۷/۵ درصد از تعداد کل نمایندگان مجلس شورای ملی در پنج دوره اول به ۷/۸ درصد در پنج دوره دوم و ۳ درصد در تمامی دوره‌های بعدی کاهش یافت. از دیگر مواردی که عملاً روحانیون را از شرکت در قدرت سیاسی بازمی‌داشت، عدم اجرای اصل حضور ۵ نفر از مجتهدان طراز اول در مجلس شورای ملی بود که باعث نارضایتی علما گردید (بهشتی سرشت و صابری، ۱۳۸۸، ص ۸۱).

با توجه به مطالب فوق می‌توان استدلال کرد که روحانیت به دلایل سیاسی و اقتصادی دچار محرومیت نسبی شدند. از یک سو به دلیل اصلاحات ارضی و کاهش پرداخت به علما و کنترل دولت بر اوقاف، علما منابع اقتصادی خود را از دست دادند و از سوی دیگر، عواملی از قبیل پیدایش غرب‌زدگی ایرانیان، آموزش سکولار و ناتوانی علما در متن اجتماعی باعث گردید تا به نفوذ سیاسی و اجتماعی آن‌ها لطمه وارد شود (ملکوتیان، ۱۳۸۷، ص ۱۵۲)؛ تا آنجا که می‌توان استدلال کرد که در نتیجه اصلاحات و اقدامات محمدرضا شاه، هریک به‌نوعی سبب کاهش قدرت و نفوذ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی سازمان روحانیت شیعه و در نهایت احساس محرومیت نسبی آن‌ها شده است. در واقع، نابرابری در دوران وی با تأکید بر نوسازی و سکولاریسم‌سازی جامعه گسترش یافت و نظام ارزشی جامعه را متحول گردانید. این عدم انعطاف‌پذیری رژیم با روحانیت که نماینده بخش بزرگی از مردم به شمار می‌رفت، در نهایت سیستم را با مشکل تله بنیان‌گذار مواجه کرده و زمینه را برای وقوع انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) فراهم گردانید.

۳. دیدگاه تجددگرایانه اسلامی امام خمینی (ره)

همان‌طور که گفته شد، ناسازگاری سیاست‌های نوسازانه و شبه‌مدرنیستی دوران محمدرضا شاه با خواسته‌ها و انتظارات گروه‌های مختلف جامعه، موجبات محرومیت نسبی آن‌ها را فراهم کرده و از این منظر رژیم پهلوی را با مشکل تله بنیان‌گذار به واسطه عدم تناسب دولت با جامعه مواجه کرد؛ با این همه، ناکامی و خشم مردم در برابر رژیم پهلوی صرفاً به‌مثابه شرط لازم در وقوع انقلاب اسلامی متصور می‌شود. استدلال این است که علی‌رغم وجود رهبران روحانی در دوران پهلوی، نگاه معرفتی آن‌ها در تقابل با رژیم حاکم و زمینه‌سازی برای وقوع انقلاب قرار نداشت و صرفاً دیدگاه تجددگرایانه اسلامی امام خمینی (ره)، به‌عنوان شرط کافی توانسته بود با درک اوضاع و شرایط روزگار، حمایت اقشار مختلف مردم را به خود جلب کرده و زمینه وقوع انقلاب اسلامی ایران را فراهم نماید. در ذیل ویژگی‌های تجددگرایانه اسلامی امام خمینی (ره) مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۳-۱. آزادی اسلامی

یکی از ویژگی‌های تجددگرایی حضرت امام (ره)، طرح آزادی و مشخصه اقتدارگرای آن است. در واقع، آنچه از تجدد اسلامی مستفاد می‌گردد بنیاد آزادی و بازانندیشی در سنت‌های گذشته طبق نصوص اسلامی است. اهمیت این موضوع تا آنجا است که مبارزه برای آزادی به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین اهداف مبارزه امام خمینی (ره) محسوب می‌شد (فیرحی، ۱۳۷۸، ص ۴)؛ تا آنجا که یکی از جرائم شاه را سلب آزادی‌های اجتماعی و واقعی از مردم تلقی می‌کند. ایشان در این رابطه می‌فرمایند:

«این چه وضعی است که در ایران است؟ این چه آزادی است که اعطا فرموده‌اند آزادی را؟! مگر آزادی اعطا شدنی است؟! خود این کلمه جرم است. کلمه اینکه «اعطا کردیم آزادی را» این جرم است. آزادی مال مردم است، قانون آزادی داده، خدا آزادی داده به مردم، اسلام آزادی داده، قانون اساسی آزادی داده به مردم. «اعطا کردیم» چه غلطی است؟... آزادی اعطایی که آزادی - حقیقتاً - نیست، این است که می‌بینید. برای این است که مردم را اغفال کنند» (امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸، ج ۳، صص ۴۰۶-۴۰۷).

همچنین می‌فرمایند:

«آزادی به شکل غربی آن، که موجب تباهی جوانان و دختران و پسران می‌شود، از نظر اسلام و عقل محکوم است؛ و تبلیغات و مقالات و سخنرانی‌ها و کتب و مجلات برخلاف اسلام و عفت عمومی و مصالح کشور حرام است؛ و بر همه ما و همه مسلمانان جلوگیری از آن‌ها واجب است و از آزادی‌های مخرب باید جلوگیری شود؛ و از آنچه در نظر شرع حرام و آنچه برخلاف مسیر ملت و کشور اسلامی و مخالف با حیثیت جمهوری اسلامی است به‌طور قاطع اگر جلوگیری نشود، همه مسئول می‌باشند» (امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸، ج ۲۱، صص ۴۳۵-۴۳۶).

علاوه بر این، در آراء حضرت امام (ره) اقتدارگرایی موجود در سنت اسلامی که بر اساس آن انسان‌ها کاملاً نابرابر و نیازمند ریاست و قیمومیت فرض می‌شدند درهم‌شکسته شده و مردم را با یکدیگر برابر دانسته و از قدرت تشخیص، انتخاب و اظهارنظر برخوردارند (فیرحی، ۱۳۷۸، صص ۵-۶).

۲-۳. اولویت مردم بر دولت

دومین ویژگی تجلّد اسلامی از منظر امام خمینی (ره)، برخلاف سنت سیاسی و تاریخ اسلام، اولویت و ارجحیت مردم بر دولت اسلامی است. بر اساس سنت سیاسی، رئیس جامعه علاوه بر اینکه از جامعه برتر است، مشخصات منحصر به فردی دارد که از آن به «ظل الله فی الارض» تعبیر می‌شود (فیرحی، ۱۳۸۹، صص ۳۱۳-۳۱۴)؛ با این همه، اندیشه حضرت امام (ره) عکس معادله مذکور را نمایان می‌سازد. گویی که مردم به‌طور مشخص بر دولت تقدم دارند. به اعتقاد امام خمینی (ره):

«همه ملت موظف‌اند که نظارت کنند بر این امور. نظارت کنند اگر من یک پام را کنار گذاشتم، کج گذاشتم، ملت موظف است که بگویند پام را کج گذاشتی، خودت را حفظ کن. مسئله، مسئله مهم است» (امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۵).

برای مثال، یکی از مواردی که سبب شد تا طبقه متوسط جدید از خط و مشی امام خمینی (ره) حمایت کنند این بود که امام خمینی (ره) با بیانات خود نظر مثبت مخالفان غیر مذهبی را جلب و آنان را مطمئن ساخته بود که دین‌سالاری هرگز جانشین این خودکامگی

و حکومت استبدادی نخواهد شد. در این راستا، ایشان در سال ۱۳۵۷ اظهار داشتند که قانون اساسی جمهوری اسلامی را مجلسی تدوین خواهد کرد که انتخابات آن به شکلی آزاد برگزار گردد (آبراهامیان، ۱۳۷۷، صص ۶۵۷-۶۵۸).

۳-۳. فاصله گرفتن از خط و مشی غالب سنت

تداوم تجدید اسلامی مطرح شده از سوی امام(ره)، اولاً منوط به گسست از حافظه غالبی بود که از طرف سنت در حوزه‌های فکر دینی تدوین شده بودند. ثانیاً به توانایی آن در جهت ظهور اندیشه و یا هویت فکر سیاسی تازه گام برداشته و به‌مثابه معیار مشروعیت دینی جایگزین شود (فیرحی، ۱۳۸۹، ص ۳۱۵). با توجه به ویژگی ارزشی غیرت‌ساز و انحصاروار سنت، «تثبیت هویت جدید اسلامی تنها از طریق پنهان کردن و انکار تدریجی احتمالات مکنون در سنت قابل تحقق است». بدین‌سان، هرچند تفکر سنتی جدایی دین از سیاست ویژگی غالب در حوزه‌های علمیه تصور می‌شد، اما حضرت امام(ره) آن را به‌عنوان اندیشه‌ای بی‌پایه و ناهم‌ساز با روح اسلام معرفی می‌کند و اعتقاد دارد:

«وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاقت در منطق ناآگاهان غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد و قهراً فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست و حکومت دخالت نماید» (فیرحی، ۱۳۷۸، ص ۹).

در ادامه می‌فرمایند:

«امروز همه فهمیدند این را... که این مسئله دخالت در امور سیاسی از بالاترین مسائلی است که انبیاء برای او آمده بودند. قیام بالقسط و مردم را به قسط وارد کردن مگر می‌شود بدون دخالت در امور سیاسی؟ مگر امکان دارد بدون دخالت در سیاست و دخالت در امور اجتماعی و در احتیاجات ملت‌ها، کسی بدون اینکه دخالت کند، قیام بالقسط باشد؟ «یقوم الناس بالقسط» باشد» (امام خمینی(ره)، ۱۳۷۸، ج ۱۵، ص ۲۱۵).

با توجه به این موضوع، حضرت امام(ره) با کشاندن مبارزه به کانون اصلی فعالیت‌های مذهبی، یعنی حوزه علمیه قم برای همیشه خط بطلان بر تز جدایی دین از سیاست که در جهت جا انداختن آن تبلیغ و تلاش زیادی می‌شد، کشید و حتی کسانی را که از ورود به

فعالیت‌های سیاسی اکراه داشتند و ادار به اتخاذ موضع کرد و بدین وسیله سنت دیرینه حاکم بر حوزه علمیه قم را شکستند (محمدی، ۱۳۷۸، صص ۱۱۵-۱۱۶).

۳-۴. نسبی بودن دیدگاه اجتهادی

بر اساس روش‌شناسی اندیشه سنتی، همواره متقدمان از برتری و مرجعیت برخوردارند و طبعاً بهتر از متأخران و انسان‌های امروزی درک می‌کنند (فیرحی، ۱۳۸۹، صص ۳۱۶). در این زمینه، امام خمینی (ره) معتقد است که باید علاوه بر احترام به گذشتگان، بر الزامات جدید زندگی و متعاقباً اجتهادی مناسب زمان و مکان تأکید گردد. «مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد... زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند» (فیرحی، ۱۳۷۸، صص ۱۰-۱۱). نتیجه‌ای که از این دیدگاه مستفاد می‌گردد، نشانگاهی از پیدایش عقلانیت جدیدی است که مبنی تأکید کمتر بر گذشته‌گرایی و توجه افزون‌تر به موضوعات و مصالح حال و آینده است. در این راستا، ایشان با درک شرایط و وضع موجود، الزاماتی را در جهت مصالح مردم قرار دادند:

«ما می‌گوییم که این وضع را باید به هم زد؛ و تا محمدرضا و دودمان پهلوی هست، ما نمی‌توانیم یک روی آزادی و یک روی استقلال برای مملکتمان ببینیم. این یک نوکری است که گذاشته‌اند او را اینجا و «مأمور» برای وطنش است! خودش هم می‌گوید «مأموریت برای وطنم»! راست می‌گوید اما مأموریت از آمریکا! مأمور است از جانب آمریکا برای وطنش که این وطن را، وطن بیچاره را، نه بگذارد رشد معنوی بکند و نه مالشان را خودشان بخورند. مالشان باید نصیب آمریکا بشود» (امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸، ج ۳، صص ۵۰۸-۵۰۹).

۳-۵. پیدایش دولت اسلامی

دولت جدیدی که از سوی حضرت امام (ره) ظهور یافت، هم از دیدگاه غرب و هم از معارف سنت اسلامی نیز مفهومی متفاوت و قیاس‌ناپذیر متصور می‌شود که بر مبنای ملاحظات جدیدی از هویت اسلامی قرار دارد (فیرحی، ۱۳۸۹، صص ۳۱۸). «در گفتمان «جمهوری اسلامی» معنای اجتماعی - سیاسی کلمات، کلام، اعمال و نهادهای موردنظر امام (ره) همه در رابطه با زمینه‌ای

کلی فهمیده می‌شوند که هر کدام از آن اعمال و نهادها، جزئی از کلیت دولت جدید را تشکیل می‌دهند. هر بخشی از اندیشه‌ها و توصیه‌های حضرت امام(ره) فقط در رابطه با گفتمان خاص «جمهوری اسلامی» قابل فهم است» (فیرحی، ۱۳۷۸، صص ۱۱-۱۲). ایشان در تشریح ماهیت دولت اسلامی که از آن به‌عنوان حکومت اسلامی نیز یاد می‌شود، می‌فرمایند:

«ما که می‌گوییم حکومت اسلامی، می‌گوییم حکومت عدالت، ما می‌گوییم یک حاکمی باید باشد که به بیت‌المال مسلمین خیانت نکند، دستش را دراز نکند بیت‌المال مسلمین را بردارد، ما این یک مطلب را می‌گوییم. این یک مطلب مطبوعی است که در هر جامعه بشری که گفته بشود، برای هر کس گفته بشود، از ما می‌پذیرند. ملت ما امروز قیام کرده است برای این مطلب که این آدم به ما خیانت کرده، اموال ما را خورده و برده است و - عرض می‌کنم که - در ممالک دیگر برای خودش و برای خانواده‌اش و برای اتباعش ویلاها خریده و - عرض می‌کنم که - زندگی‌های بزرگ تهیه کرده است و ما گرسنه هستیم. گرسنه‌ها جمع شده‌اند می‌گویند که ما نمی‌خواهیم او را. چه می‌گوید؟ خوب، منطقی ما این است، ما غیر از این حرفی نداریم» (امام خمینی(ره)، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۵۰۹).

به‌طور کل، ویژگی‌هایی که برآمده از تجددگرایی اسلامی امام خمینی(ره) بود، باعث گردید تا گروه‌های ناراضی مردم در یک ائتلاف چندطبقه‌ای موجبات وقوع انقلاب را فراهم نمایند. به‌زعم برخی از متفکران، تقریباً تمام انقلاب‌های موفق توسط ائتلاف میان طبقاتی صورت‌بندی می‌شود که پلی میان اهداف و منافع گروه‌های مختلف و متنوع محسوب می‌شود و در نتیجه باعث ایجاد حفره جامعه به‌عنوان یک کل، در برابر رژیم و حامیان وفادار می‌گردد (Goldstone, 2011, p.457). در این راستا، هرچند بیشتر روحانیون به‌واسطه اصلاحات ارضی و حقوق زنان با رژیم در تقابل قرار داشتند، اما امام خمینی(ره) با درک نارضایتی مردم نسبت به وضع موجود، بر مسائلی تأکید می‌کرد که باعث خشم آن‌ها می‌شد؛ تا آنجا که از رژیم به دلیل رواج فساد، تقلب در انتخابات، نقض قانون اساسی، سرکوب مطبوعات و احزاب سیاسی، از بین بردن استقلال دانشگاه، اعطای کاپیتولاسیون به بیگانگان و تضعیف و نابودی اعتقادات اسلامی به‌شدت انتقاد کرد و بدین ترتیب مسائل مورد علاقه توده‌ها را مطرح ساخت (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ص ۵۲۳). گواه این مدعا، شعارها و دیوارنوشته‌هایی است که در طول

انقلاب توسط مردم فریاد زده می‌شد. این شعارها همان‌طور که در جدول ذیل آمده است، تداعی‌بخش نارضایتی گروه‌های مختلف مردم نسبت به اوضاع نابسامان موجود، اهداف و ویژگی‌های نظام آرمانی است. مواردی که می‌توان آن‌ها را در قالب دیدگاه تجدیدگرایی اسلامی امام خمینی (ره) به‌عنوان شخصیت پساحیاتی مشاهده کرد و مردم نیز با پی بردن به حقانیت ایشان، وی را تا سرنگونی نظام شاهنشاهی که مدت‌ها در تله بنیان‌گذار گرفتار شده بود، همراهی کردند. حامد الگار در این رابطه اعتقاد دارد:

«با اصراری آمرانه بر انحلال رژیم سلطنتی و بنیان‌گذاری یک حکومت اسلامی، کلیه مدافعان و طرفداران سازش با شاه را ساکت کرد. بدون پافشاری حضرت امام (ره) و بدون قابلیت او در حفظ وفاداری و اطاعت توده‌های مردم ایران، آنچه به یک انقلاب پیروزمند ختم شده می‌توانست به‌عنوان مورد دیگری از تقابل میان نیروهای مخالف دولت، بدون اخذ نتیجه‌ای قطعی به بایگانی تاریخ ایران سپرده شود» (رهبری، ۱۳۸۴، ص ۱۱۲).

جدول شماره ۸. شعارها و دیوارنوشته‌های انقلاب اسلامی

مجموع	تفی فرهنگ استعمار شرق و غرب	تفی فرهنگ استبدادی	مجموع	غرب‌گرایی	ایران‌گرایی	مذهب‌گرایی	
۲۴۷۱	۶۷۴	۱۷۹۷	۴۴۷۰	۰	۱۷۰۲	۲۷۶۸	تعداد
۱۰۰	۲۸/۲۷	۷۲/۷۲	۱۰۰	۰	۳۸/۰۸	۶۱/۹۲	درصد

(اکبری معلم، ۱۳۸۰، ص ۷۴)

جمع‌بندی

انقلاب اسلامی یکی از برگ‌های زرین تاریخ ایران و سرآغاز تغییرات شگرفی در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بوده است. انقلابی که یکی از صحنه‌های مبارزات ملت ایران علیه استعمار خارجی و استبداد داخلی محسوب می‌شد. همساز با آموزه‌های نظریه

روان‌شناختی محرومیت نسبی، شاهد آن بودیم که قدرت و توانایی ادراک مردم ایران از طریق سازوکارهای موجود دائماً تقویت گردیده بود.

با توجه به اینکه احساس محرومیت ابتدا در ذهن افراد شکل می‌گیرد، می‌توان عنوان کرد که اقشار مختلف مردم ایران با توجه به نادیده گرفته شدن خواسته‌ها، مطالبات و حقوق اساسی خود در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود را مستحق دستیابی و پیشرفت در آن می‌دانستند، از سوی رژیم پهلوی دچار احساس محرومیت شده‌اند؛ بنابراین، در بعد از سقوط رضاشاه که به‌طور نسبی حقوق مردم تأمین شده بود، نوع محرومیت با توجه به نظریه گر به محرومیت نسبی صعودی تبدیل گردید؛ یعنی پس از سقوط رضاشاه به‌واسطه تغییرات و رشد اندک ایجاد شده، انتظارات و توانایی‌ها به‌صورت همسان و هماهنگ با هم روند صعودی را طی می‌کردند بدون اینکه تعارضی با هم داشته باشند؛ اما بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مردم شاهد تضییع و پایمال شدن حقوق خودشان شده‌اند که باعث شد توانایی و امکانات، این بار از سوی محمدرضاشاه متوقف شوند، اما انتظارات مردم و روحانیت ثابت ماند. لاجرم در این شرایط، نوع محرومیت به محرومیت نسبی نزولی تغییر پیدا کرد. این عدم تطابق بین انتظارات و امکانات یا توانایی‌ها، خود را به شکل وقوع انقلاب اسلامی نشان داده است.

در تبیین علت وقوع انقلاب اسلامی، طبقه متوسط از راه یافتن به قدرت و مشارکت سیاسی از طریق سازوکارهای نهادی با محرومیت مواجه گردیدند. کارگران و کشاورزان نیز به دلیل اصلاحات ارضی با مشکلات زیادی، به‌ویژه از حیث معیشتی روبه‌رو شده بودند. همچنین سیاست‌های شبه‌مدرنیستی و شبه‌ناسیونالیستی محمدرضا شاه، منجر به گسترش نظام استبدادی به آن بخش از جامعه شهری، یعنی مراجع و جامعه مذهبی شد که معمولاً در ارتباط با حکومت از استقلال قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند. بدین سان، نظام پهلوی خیلی زود با مشکل‌های مواجه شد که با عنوان تله بنیان‌گذار از آن سخن گفته شد؛ به عبارت دیگر، اقدامات شبه‌مدرنیستی محمدرضا شاه، نظام پهلوی را دچار بحرانی کرد که ناشی از عدم تناسب دولت و جامعه بود. این نارضایتی‌ها و محرومیت‌ها با جنبه‌های ضد استعماری و ضد استبدادی، باعث شدند تا دورانی از فشرده‌گی نیروهای اجتماعی که برآیندی از توسعه اقتصادی و سرکوب سیاسی نیروهای اجتماعی که زیر فشار دولت قوی قادر به ابراز وجود نداشتند، مشاهده گردد. مجموع این عوامل، شرایط انقلاب را با انفجار و آزاد شدن نیروها از

فشرده‌گی فراهم کرد. با توجه به این شرایط، امام خمینی (ره) دیدگاه تجددگرایانه اسلامی را مطرح کرد که ابعاد مختلف آن، هر یک از طبقات اجتماعی را به سمت‌گیری وامی داشت؛ به عبارت دیگر، پیروزی انقلاب اسلامی؛ قانون، حقوق سیاسی، حقوق مذهبی، امنیت فردی، رفاه اقتصادی بیشتری را به‌عنوان انتظارات و توقعات به مردم نوید می‌داد. آگاهی از این واقعیت سبب شد تا امام خمینی (ره) با دیدگاه تجددگرایانه اسلامی، هر یک از گروه‌های ناراضی را در یک ائتلاف چندطبقه‌ای گرد هم درآورد و موجبات پیروزی انقلاب اسلامی و پایان نظام شاهنشاهی را که مدت‌ها در تله بنیان‌گذار گرفتار شده بود، رقم زند.

یادداشت‌ها

1. Founders Trap

2. Nationalism

کتابنامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷)، *ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹)، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران*، تهران: سمت.
- اشرف، احمد (۱۳۸۳)، «از انقلاب سفید تا انقلاب اسلامی»، ترجمه محمدسالار کسرابی، پژوهشنامه متین، ش ۲۲.
- اشرف، احمد و علی بتوعزیزی (۱۳۸۷)، *طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران*، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: نیلوفر.
- اکبری معلم، علی (۱۳۸۰)، «عامل فرهنگی و سقوط رژیم پهلوی»، *رواق اندیشه*، ش ۶.
- اکبری نوری، رضا (۱۳۹۲)، «تله بنیان‌گذار با جوامع چه می‌کند؟»، *ایران اکونومیست*، قابل دسترس در: <http://iraneconomist.com/fa/news/41259>
- امام خمینی، روح‌الله (۱۳۷۸)، *صحیفه امام*، مجلدات ۳، ۸، ۱۵ و ۲۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- باقی، عمادالدین (۱۳۸۲)، *تولید یک انقلاب، زمینه‌ها و عوامل پیدایش انقلاب*، تهران: نشر سرایی.
- بهشتی سرشت، محسن و صابری، اسماء (۱۳۸۸)، «رویکرد تاریخی به نقش و جایگاه طبقه متوسط

- سنی در وقوع انقلاب اسلامی ایران»، پژوهشنامه متین، ش ۴۲.
- پزشکی، محمد و همکاران (۱۳۸۱)، *انقلاب اسلامی و چگونگی رخداد آن*، قم: دفتر نشر معارف.
- حبیب‌زاده، افشین (۱۳۸۷)، *مشارکت سیاسی طبقه کارگر در ایران*، تهران: کویر.
- دلآوری، ابوالفضل (۱۳۷۰)، «نوسازی در ایران: موانع و تنگناهای نوسازی سیاسی و اقتصادی تا پایان عصر قاجار»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه تهران.
- دوثرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۸۸)، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌المللی*، تهران: قومس.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۶)، *توسعه و تضاد*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- رنانی، محسن (۱۳۸۹)، «توسعه ملی در کمند سیاست»، آیین، ش ۲۸ و ۲۹.
- رویبن، باری (۱۳۶۳)، *جنگ قدرت‌ها در ایران*، ترجمه محمود مشرقی، تهران: انتشارات آشتیانی.
- رهبری، مهدی (۱۳۸۴)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی ایران*، بابلسر: دانشگاه مازندران.
- سوداگر، محمدرضا (۱۳۶۹)، *رشد روابط سرمایه‌داری در ایران (مرحله گسترش) ۱۳۴۲-۱۳۵۷*، تهران: انتشارات شعله اندیشه.
- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۰)، *طبقات اجتماعی و رژیم شاه*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- فوران، جان (۱۳۷۸)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
- فیرحی، داود (۱۳۷۸)، «امام خمینی (ره) گفتمان تجدد اسلامی»، *فصلنامه علوم سیاسی*، ش ۵.
- همو (۱۳۸۹)، *دین و دولت در عصر مدرن (دولت اسلامی و تولیدات فکر سیاسی)*، ج ۱، تهران: رخداد نو.
- همو (۱۳۹۱)، *فقه و سیاست در ایران معاصر: فقه سیاسی و فقه مشروطه*، تهران: نشر نی.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲)، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی، تهران: پایپروس.
- کمالی، مسعود (۱۳۸۱)، *جامعه ملنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر*، ترجمه کمال پولادی، تهران: باز.
- گراهام، رابرت (۱۳۵۶)، *ایران سراب قدرت*، ترجمه فیروز فیروزنیا، تهران: انتشارات سحاب.
- لاجوردی، حبیب (۱۳۶۹)، *اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران*، ترجمه ضیاء صدیقی، تهران: شرکت سهامی نشر نو.
- مارش، دیوید و استوکر، جری (۱۳۷۸)، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- محمدعلیپور، فریده و سید رضا رحیمی عماد (۱۳۹۲)، «علل شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران و

نظریه حکمرانی خوب: مطالعه موردی حکومت پهلوی دوم در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷»، پژوهشنامه متین، ش ۵۹.

محمدی، منوچهر (۱۳۸۰)، *انقلاب اسلامی؛ زمینه‌ها و پیامدها*، قم: دفتر نشر و پخش معارف.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۱)، *درآمد نظری بر جنبش‌های اجتماعی*، تهران: معاونت پژوهشی امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی.

مفیدی، مصطفی (۱۳۶۱)، *اندیشه‌هایی درباره برخی مسائل انقلاب ایران*، تهران: انتشارات کاوه.

ملک‌محمدی، حمیدرضا (۱۳۸۱)، *از توسعه لرزان تا سقوط شتابان*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

ملکوتیان، مصطفی (۱۳۸۷)، *بازخوانی علل وقوع انقلاب اسلامی در سپهر نظریه‌پردازی‌ها*، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

مؤمنی، باقر (۱۳۵۹)، *مسئله ارضی و جنگ طبقاتی در ایران*، تهران: انتشارات پیوند.

نواختی مقدم، امین و انوریان اصل، حامد (۱۳۸۸)، «مبانی ایدئولوژیک سیاست‌های فرهنگی رژیم پهلوی»، *مطالعات انقلاب اسلامی*، ش ۱۹.

- Abrahamian, Ervand (2008), *A History of Modern Iran*, New York: Cambridge University Press.
- Alam, Shah (2015), *Social and Political Transformation in Iran Since 1979, The Role of Islam*, Copyright: Vij Books India Pvt Ltd.
- Azghandi, Alireza (2001), *Political Sociology of Iran: in Islamic Revolution of Iran*, London: Al-Hoda.
- Bashirieh, Hossein (1984), *The State and Revolution in Iran (1962-82)*, Kent: Groom HELM.
- Davies, James C. (1962), "Toward a Theory of Revolution", *American Sociological Review*, Vol. 27, No. 1.
- Eisenstadt, Michael (2011), *Iran's Islamic Revolution: Lessons for the Arab Spring of 2011?*, Strategic Forum National Defense University.
- Fahey, Tony (2010), "Poverty and the Two Concepts of Relative Deprivation, University College Dublin", available:
<http://www.ucd.ie/t4cms/wp15%20fahey.pdf>
- Goldstone, J. A. (2011), "Cross-Class Coalitions and the Making of the Arab Revolts of 2011", *Swiss Political Science Review*, 17(4).
- Gurr, Ted Robert (1968b), "A Causal Model of Civil Strife: A Comparative Analysis Using New Indices", *The American Political Science Review*, Vol. 62, No. 4.

- Gurr, Ted Robert (1968a), "Psychological Factors in Civil Violence", *World Politics*, Vol. 20, No. 2.
- Katouzian, M. A. (1978), "Oil Versus Agriculture a Case of Dual Resource in Iran", *The Journal of Peasant Studies*.
- Keddie, Nikki R. (1982), "Comments on Skocpol", Department of History, University of California, Los Angeles, available:
<http://link.springer.com/article/10.1007%2FBF00211657#page-1>.
- Lange, Matthew (2005), "The Rule of Law and Development: A Weberian Framework of States and State-Society Relations", in: *States and Development Historical Antecedents of Stagnation and Advance*, Edited by Matthew Lange and Dietrich Rueschemeyer, Palgrave Macmillan.
- Mehlum, Halvor (2002), "Should I Stay? Should I Go? On Relative Deprivation and Migration Dynamics", *Review of Development Economics*, Vol. 6, Issue 1.
- Pettigrew, Thomas F. (2015), "Samuel Stouffer and Relative Deprivation", *Social Psychology Quarterly*, Vol. 78(1).
- Richardson, Clare (2011), "Relative Deprivation Theory in Terrorism: A Study of Higher Education and Unemployment as Predictors of Terrorism", New York University, available:
http://politics.as.nyu.edu/docs/IO/4600/Clare_Richardson_terrorism.pdf
- Saha, Asoke Kumar (2011), "Fraternal Relative Deprivation of Hindus in Bangladesh in Relation to Social", Economic and Political Privileges, *Pakistan Journal of Social and Clinical Psychology*, Vol. 9.
- Shams, Simin and Bahman Gholami (2013), "Measuring the Rate of Relative Deprivation Feeling and Perceived Relative Deprivation of Youth with Emphasis on Religiosity Aspects and Their Role (A Case Study: Darrehshahr Payam-e-Noor University, Iran)", *International Research Journal of Applied and Basic Sciences*, Vol. 6 (10).
- Tiraboschi, Mauro and Mass, Anna (1998), "Reactions to Perceived Deprivation in Ingroup and Outgroup: A Cross-Cultural Comparison", *European Journal of Social Psychology*, Vol. 28.
- Tripathi, R. C. & Shrivastava, R. (1981), "Relative Deprivation and Intergroup Attitudes", *European Journal of Social Psychology*, Vol. 11.
- Zayar (2011), "The Iranian Revolution, Past, Present and Future", Ifydesut, available:
<http://en.youscribe.com/catalogue/tous/art-music-and-cinema/others/the-iranian-revolution-past-present-and-future-426774>.
- Zonis, Marvin (1981), "Iranian Studies", Vol. 14, No. 3/4, Taylor & Francis, Ltd. on *Behalf of International Society of Iranian Studies*.